

ذکر جمیل امیر فہمی

از سادات^۱ کثیر البرکات است^۲ و بحضرت^۳ امیر ابو البقاء قرابی
دارد^۴ مدتی تحصیل علوم نمود^۵ بعد از آن بہ شعر مشغول گشت^۶ .
ایات خوب و اشعار مرغوب دارد^۷ و این مطلع آبدار از سخنان لطیف
اوست و خوب^۸ واقع شدہ^۹ .

مطلع:

فکر سر زلف تو مرا بی سرو پا کرد

اندیشہ پابوس تو ام^{۱۰} پشت دو تا کرد

مدتی^{۱۱} شد کہ در قندہار ساکن است^{۱۲} .

ذکر جمیل زبیدۃ الامراء الزمان محمد امین بی

ولد ارشد و فرزند امجد امیر قنبر علی قوش جی است کہ اعظم
امرائی شیبانی بودہ^۱ و در زمان عبید اللہ خان نیز تمام داشت^۲ . در جنگ
جام شہید شہادت چشید^۳ و جناب میرزا نیز اعتبار تمام یافتہ^۴ بہ مناصب معزز
گشتہ و رعایت های کلی یافتہ^۵ . مری فضلاء و متقوی صلحاء است^۶ . از

(۱) ب م : امیر ؛ ع او اس : میر ؛ (۲) اس : از زمرہ سادات عالی درجات
ست ؛ (۳) ب م : بحضرت ابو البقاء الخ ؛ اس : ندارد ؛ (۴) اس : بلکہ بعد از
اکتساب فضیلت بہ شعر ؛ (۵) ع او اس : ایات مرغوب از و ظاہر می شد
و این مطلع از سخنان لطیف اوست ؛ (۶) ع ا : نیکو ؛ (۷) ع ا : پشت دو تا ؛
ب م : بی سرو پا ؛ (۸) ب م : شد ؛ ع ا : است ؛ (۹) ع او اس : احوال مجد
امین بی ندارد .

مذکر احباب

اکثر فضائل حفظ وافر دارد، بجهت تخصیص در فن غور تمام نموده
/ و معنیات مشککه به تسهیل کشوده، و طبع دقیقش فکرهای عمیق نموده؛ ۹۹ / الف
و معنیات بدقیق گفته، و به دیگر اصناف شعر نیز التفاتی دارد، و گوی
سخن را در میدان فصاحت در خم چوگان بلاغت می آورد، و این رباعی
از گفتار شکر ریز شور انگیز اوست .

رباعی:

مرغی دیسدم نشسته در تبریز

بهباده به پیش استخوان پرویز

می گفت به آواز حزین کای برخیز

کو تاج مرصع کجاشد شبیدیز

آخر الامر بواسطه علوهمت و سهو فطرت برعایت سلاطین این بلاد
قناعت نموده، طوطی طبعش میل شکرستان هند نمود . سلاطین عظام
و خواقین عالی مقام آن جای او را معزز و مکرم گردانیده، رعایت های
لائقه نمودند و بالتفات خاص سر فراز فرمودند . (اللهم زده ولا ینقص)

ذکر جمیل شیخ شجاع الدین دوست نی

از اعظام امرای شیبیان است . ولد امیر کبیر^۲ جان وفاتی دوران
است که عظمش در زمان خان شیبانی اظهر من الشمس بوده، و نزد

(۱) اس: ذکر جمیل افتخار الامراء دوست مجد جانی؛ ع: ذکر جمیل افتخار
الامراء دوست مجد حاجی؛ (۲) ع: شیبان؛ اس: شیبان؛ (۳) ب: امیر کبیر
الرخ؛ ع: امیر جان مانی دوران؛ اس: امیر کبیر جانوفای دود مانست .

سلاطین اعتبار تمام داشت، و حاکم شهر هرات شده، و دوستی فی مذکور نیز بغایت معتبر بود؛ و اما بی اعتباری دنیا دانسته، آهنگ حجاز کرده بطواف حرمین شریفین مشرف گشته، مترجم این مقال بود.

عزل؛

کی بود یارب که رو در یثرب و بطحا کنم
 گه به مکه منزل و گه در مدینه جا کنم

بر کنار زمزم از دل بر کشم یک زمزمه

وز دور چشم خوقشان آن چشمه را دریا کنم

یا رسول الله بسوی خود مرا راهی نمائی

تا ز فرق سرقدم سازم ز دیده پاکم

ب/۹۹

در سال نهصد و هفتاد و سه متوجه آن سفر مبارک اثر شد و بشرف

زیارت حرمین شریفین مشرف گردید. امید است که سلامت معاودت

(۱) ب م: و حاکم هرات. معتبر بود؛ اس و ع: ندارد؛ (۲) ع ا: و بی

اعتباری اعتبار؛ اس: بی اعتباری جهان را دانسته به طواف بیت الله؛ (۳) ع ا:

مشرف گشت و بعد از مراجعت به تکلیف امارت را قبول نمود اما همواره

مترجم این مقال می بوده که شعر؛ اس: مشرف گشت باز سلاطین تکلیف

ملازمت نموده بامارت نصیب نمودند چون به تکلیف قبول نموده بود همواره

مترجم این مقال بود که غزل سه؛ (۴) ب م: کجا؛ ع ا: کی؛ (۵) اس و ع ا:

بر کنار؛ ب م: در کنار؛ (۶) اس: چشم درفشان؛ (۷) ع ا: در سال ۹۷۲؛

اس: متوجه سفر مبارک شد بطواف عتبه علیه مشرف؛ (۸) ع ا: گشت؛

(۹) ع ا و اس: مشرف گشت طبع خوب و ایسات مرغوب دارد الخ.

مذکر اجنبی

نماید انشاء الله تعالی طبع خوب دارد و آیات مرغوب . و این مطلع
بی غش از سخنان دلکش آوست و اخیالی از خیالی واقع نشده .

مطلع :

نمی گویم ترا ای دل که بار اهل محنت کش

اگر هم می کشی یاری ز ارباب محبت کش

امید است که سلامت معاودت نماید .

ذکر جمیل قاضی عز الدین^۲

۴ فضیلت تمام دارد ، و در منصب عالی قدر قضا متمکن است^۵
و^۶ حالی بشعر می پردازد . تاریخ وفات سید مرزا^۷ کسی نیکو یافته^۸ است .

تاریخ :

دلا ز گردش گردون و فایچه می طلبی

کار او همه ریو است و رنگ و بو العجیبی

(۱) ب م : و خالی از خیالی الخ ؛ ع ا : ندارد ؛ (۲) ع ا و اس : امید است که
بسعادت معاودت نماید ؛ ب م : ندارد ؛ (۳) ع ا : عزالد کسی ؟ ؛ اس : عزالدین
کسی ؛ (۴) ع اس : باطوار سنجیده و کردار پسنندیده آراسته است و فضیلت
تمام دارد مدتیست که در الخ ؛ (۵) اس : طبعش نیکو است اعمال معیاری را
خوب تحصیل کرده و معیاهای لطف دارد و تاریخ وفات الخ ؛ (۶) ع ا :
گاهی ؛ (۷) ع ا : میرزای کسی را ؛ اس : جناب سید مرزا را ؛ (۸) ع ا و اس :
گفته ؛ ب م : یافته است ؛ (۹) ب م : کار او همه است و رنگ و بو العجیبی ؛ =

فقان و ناله مردم و آسمان بگذشت
 که رفت مفعراً اولاد سید عربی
 چون نخر آل نبی بود آن یگانه عصر
 ازان سبب شده تاریخ نخر آل نبی

ذکر جمیل نادر بیگ صدر

از جماعت ^۲قونکور است، و^۱ بواسطه فضیلت و سابقه خدمت
 به^۳ منصب صدارت مشرف گشت. اطوار حمیده و اوصاف پسندیده
 دارد، و^۴ در انواع شعر سخن کرده است، و این مطلع ترکی را به تقریبی
 باین فقیر ارسال نموده بود خالی از رنگی نیست.

مطلع:

جهالتیک صفحه سیفه مشک وین خطی نار تیب سین
 خط ایرماس کیم من بدور زینتک قرارتیب سین

ع ا: ... همه ربوست و رنگ و...؛ ا س: که کار او همه رنگست و بو
 و بو العجیبی؛ ریو بر وزن دیو. مکر و حیلہ ص ۲۵۴ فرهنگ آندراج جلد دوم؛
 زنگ بمعنی مکر و حیلہ ص ۲۲۰ فرهنگ آندراج ج ۲.
 (۱) اس: گذشت از گردون؛ (۲) اس: زبده؛ (۳) ب م و ع ا: قونکور؛
 اس: قونکران می باشد؛ (۴) اس: بخرمت کسب فضیلت؛ (۵) ... به مرتبه
 عالی قدر صدارت مشرف گشت؛ ع ا: مشرف صدارت گشت؛ (۶) اس:
 در فنون شعر سخن کرده. ابیات خوب بسیار دارد و این مطلع ترکی را به فقیر
 خوانده است؛ (۷) ع ا: جهالتیک صفحه سیفه مشک دین خطی که نار تیب سین

فقیر در جواب چنین گفته .

زمیرد کون خط ریحان که لعل او زرا کو کار تیب سین
خط یا قوت دور کیم خو بلار نسخیفه تار تیب سین

ذکر شیخ محمد طاهر

از اولاد اجماد خواجه عبد الله انصاری است^۱ قدس سره . از فضایل
خجالی نبود . اتفاقاً به سفر^۲ هند عزیمت کرد ، و این مطلع را بر پشت
کتاب^۳ فقیر نوشت .

بیت :

تو شتم بر کتاب^۴ تو خط خود از وفاداری
که شاید از من مسکین^۵ باین تقریب یاد آری

= خط ایرماس کیم من بدور منیک بختین قرار تیب سین ؛ اس : جمالتیک ...
خط ایرماس بلکه بود روز بینک نختین قرار تیب سین .
(۱) ع ا :

زمرد کون خط ریحان که لعل او را کو کار تیب سین

خط یا قوت دور کیم خو بلار نسخیفه تار تیب سین

(۲) ب م و ع ا : از فضائل الخ ؛ اس : ازهری به تقریب و الد فقیر آمد
و به هند گذشت ؛ (۳) ب م و ع ا : به سفر هند عزیمت الخ ؛ (۴) ب م :
کتابی ؛ اس : کتاب فقیر نوشته بود ؛ (۵) ب م : کتاب تو خط خود ؛ ع او
اس : بر کتابت خطی ای مه ؛ (۶) ب م و ع ا : مسکین ؛ اس : بیدل .

فصل سیوم از باب سیوم

در ذکر جماعتی که فقیر ایشان را ملازمت کرده اما بسن

شیخوخت نرسیده اند و در بخارا ساکن اند.

ذکر جمیل نتیجة النقباء^۱ میر محمد باقر یمینی^۲

از سادات عالی درجات است، و ولد شریف امیر عبداللہ یمینی است که به میر عرب شهرت یافته. و در حضرموت ساکن می بوده و آن موضعی است از^۳ آخر بلاد یمن مشتمل بر دیهای بسیار و وادی ها و مرقد منور و مشهد معطر حضرت هود علی نبینا علیه السلام از آنجاست و حکومت^۴ بلاد مذکور باقارب ایشان تعلق می داشته. ناگاه جذبہ

(۱) ع ا و اس : میر ؛ ب م : امیر ؛ (۲) ع ا و اس : یمینی ؛ ب م : ندارد ؛ (۳) اس : بابرکات نسبی ؛ (۴) اس : مشهور است و وطن ایشان حضرموت است و او شهر هفت کوچه از توابع یمن و بقول بعضی ما و رای اقالیم است و قبر مبارک هود نبی آنجاست و قصر مشید که قرآن مجید است که قوم عاد او را بنا کرده اند آنجاست و گویند که در زمان قدیم ظرف سفالینی ظاهر شده در و خوشه گندم بوزن یک من و هر دانه اش مقدار بیضه مرغی ؛ حالا بواسطه عدم انصاف و وجود اوصاف ناپسندیده باین مقدار رسیده و فریب حضرموت بیابان قاع است. چون تا جراز و در گذرد و متوجه عمان شود آوازی شنود که فلان ابن فلان با و متاع گذاشت و بهایش چندین درم است چون بعان در آید از آن زیاده نخرند و حکومت بلده مذکور باقارب الخ ؛ (۵) ع ا : و بقول بعضی ما و ای ؛ (ما و رای) اقالیم است و مرقد منور و مشهد ؛ ب م : مرقد منور. (۶) ع ا : بلده مذکوره ؛ اس : بلده مذکور.

مذکر احباب

رسید و بدان سبب ترك ایالت صوری نموده ، بطلب سلطنت معنوی
 ضروری شتافته ، و بعد از مجاهده بسیار اشرف مشاهده جمال حضرت
 قطب الابرار خواجه احرار در یافته ، دولت متابعت و نسبت مباحثت
 حضرت ایشان داده ، و جراحات آلام را براحات التیام مرهم نهاده ،
 فتوح تازه و فیوض بی اندازه حاصل کرده ، هادی راه دین و مرشد
 خوابین گردیده ، و بر همت متعالیش مدرسه عالیش شاهد است .

شعر :

له هم لامنتهی لکبارها و همة الصغری اجلی^۱ من الدهر

در سن هفتاد و پنج ودیعت حیات سپرده ، پی بسرا پرده وحدت برده / ق ۱۰۰ / ب
 اند^۲ ، و حضرت عیدالله خان^۳ باوجود صغر سن امیر زاده
 مذکور بر سادات بزرگ مقدم می داشت ، و این طریقه را سلاطین

(۱) اس : جذبه رسید ترك ایالت صوری کرده ؛ (۲) ع ا : شتافته اند ؛ اس و
 ب م : شتافته ؛ (۳) اس : مشرف بشرف مشاهده حضرت ؛ (۴) اس : قدس سره
 گشته ؛ (۵) اس : دولت مباحثت ایشان دست داده ؛ ع ا : مباحثت ایشان
 داده است ؛ (۶) اس : جراحات ؛ (۷) اس : راحات ؛ (۸) ب م : خوابین ؛
 ع ا و اس : خوابین ؛ (۹) ع ا : گردیده اند ؛ اس : گردیده است ؛ (۱۰) اس :
 همت عالیش مدرسه او ؛ ب م و ع ا : همت متعالیش الخ ؛ (۱۱) ع ا : احل من
 الدهر ؛ (۱۲) ع ا : برده اند ؛ ب م : برده ؛ (۱۳) ع ا : خان امیر زاده مذکور
 را بسیادت ؛ اس : خان باوجود صغر سن و ولد شریفش بر سادات کثیر الوکالت
 مقدم داشته احترام تمام می نمود و این طریقه ماضیه را سلاطین زمان بجای
 آورده در تعظیم و تکریمش ملاحظه تمام می نمایند .

مذکر احباب

زمان مرعی داشته، در تعظیم و تکریم^۱ ملاحظه می نمایند. ذات شریفش بجمع الفضائل است^۲ و اکثر علوم متداوله که تحصیل نموده، گاهی در مدرسه عالی خویش^۳ بدرس قیام می نماید. و از خط^۴ وافر دارد، و کتابت را بسیار خوب می کند. در مجالست و مخالطت بسیار^۵ خوش خلق افتاده^۶، نوعی که خلق شیفته و فریفته آشنائی او می گردند.

بیت:

کنون که نیست غزالی بدربائی تو

چرا کسی نشود صید آشنائی تو

همیشه^۷ ارباب فضل به منزل شریفش نزول نموده از اخوان افضالش بهره مند می گردند.

بیت:

نیست سسر منزل ما قابل هر نا اهلی

هر که اهل است بسر منزل ما می آید.

(۱) ع: ا: تکریم ایشان و ذات؛ (۲) ا: س: و تحصیل علوم نموده گاهی در مدرسه مذکور بدرس؛ (۳) ع: ا: خویش قیام بدرس تمام (۴) می نمود؛ (۵) ب: م: و از خط الخ؛ ا: س: نداد بلکه همین طور است؛ ا: می نماید و کتابت را؛ (۶) ا: س: بسیار؛ ب: م: مخالطت خوش؛ (۷) ع: ا: افتاده و خلق؛ ا: س: افتاده است؛ (۸) ا: س: اهل فضیلت.

مذکر احباب

طبع بهلیم و ذهن بهستقیم دارد، و گاهی بواسطه اشراح قلب
بشعر التفات می نماید؛ نهیت ^{بشمن}؛ خواجه عصمت را ^۱ به تقریب فقیر
تتبع نموده؛ در همه انواع شعر سلیقه نیکو دارد و این ^۲ غزل نامدار از
اشعار فصاحت شعار اوست ^۳ :

غزل؛

یار را سوی اسیران نظری نیست دگر

جانب بی سرو پایان گذری نیست دگر

چون تو خورشید رشی در فلک زیبائی

ماه روزهره جبین سیم بری نیست دگر

^۴ آن چنان در غم عشق تو زخود بی خبرم

که درین دهر چو من بی خبری نیست دگر

گرچه خوبان همه خوبند درین شهر ولی

از تو ای شاه بتان خوبتری نیست دگر

یعنی سان به خیال قدرت ای سرو روان

بر سر کوی تو افتاده تری نیست دگر

(۱) ب م : به تقریب فقیر؛ ع ا : ندارد بلکه همین طور دارد عصمت را تتبع نموده؛

(۲) اس : این غزل از اشعار لطیف اوست؛ (۳) ب م : آن چنان در غم الخ

ندارد از ع ا و اس : نوشته آید؛ (۴) ع ا : دهر؛ اس : شهر.

ق ۱۰۱ / ب / ذکر جمیل 'قدوة العلماء و زبدة النقباء

میر صدرالدین محمد^۲

ولد شریف حضرت امیر صنی الدین ابو الصفا است که 'صفات حمیده و اوصاف پسندیده اش در صحائف ایام بین الانام کالشمس فی وسط النهار هویدا است ، و بمضمون صفات صفوة رویت که صفات گلستان دارد ازو پیدا . جناب میر در صغر سن به تحصیل علوم عالیہ^۳ در خدمت والد عالی خود^۴ می نمود ، چون^۵ امیر کبیر خطاب ارجعی را بسمع^۶ رضا^۷ اصفا^۸ نموده رضا بقضا داد به مضمون این .

بیت^{۱۱}:

تمتع زهر گوشه یافتم زهر خرمی خوشه یافتم

(۱) ع: ا: ندوة العلماء میر صدرالدین؛ (۲) ب: م: امیر؛ ع: او اس: میر؛ (۳) اس: باطوار سنجیده و کرد ار پسندیده آراسته است؛ (۴) اس: ذات حمیده و اوصاف پسندیده ایشان کالشمس؛ ع: ا: پسندیده ایشان؛ (۵) ب: م: و ع: او اس: علوم آلیه؛ (۶) ع: ا: و ب: م: را در؛ اس: در؛ (۷) اس: می کرد؛ ب: م: می نمود؛ ع: ا: می نموده؛ (۸) ع: ا: میر کبیر؛ (۹) اس: به سمع قبول؛ (۱۰) ب: م: و اس: اصفا بالکسر و غین معجمه گوش فرا داشتن و گوش نهادن ص: ۲۱ فرهنگ آندراج جلد اول؛ اصفا بالکسر و غین معجمه به بانگ آوردن کسی را و پروبانگ بر انگیزتن ص: ۲۱۴ فرهنگ آندراج جلد اول؛ (۱۱) ب: م: او فرستاد فرمود بیت تمتع؛ ع: ا: بیت که بیت تمتع .

مذکر احباب

بخدمت علماء امی رسید و کسب فضایل می کرد و در بدایت حال به عقل کافی خلاصه اوقات را به اهدایت حق در زمانی مختصر در وقایه فصول و ابواب آن چنان سعی^۲ به ظهور می رسانید^۱ که شرح^۳ معنی است ، و مدتیست^۴ که خوان افاده بر اهل استفاده گسترانیده^۵ مشکوٰۃ قلوب ایشان را از مصابیح حدیث مطلوب و مصباح شمایل مرغوب منور می نماید ، و تفسیر آیات بینات را از ینابح کشف ضمیر مهر منیر ضوء قر پرتو بر سبیل^۶ تیسیر تقریر نموده مجلس درس را چون خلد برین می آراید . در یک ماه رمضان حفظ کلام الله^۷ را مزید فضایل ساخته ، به علم نافع که عاصم است ، درس شاطبی را بواجبی می فرماید و در وادی قرأت بی وقوف قدم نمی گذارد ، و عدم^۸ تجوید را مطلقا جائز نمی دارد ، و در باب حکمیات بغایت^۹ محکم است

(۱) اس : علمای اعلام رسیده کسب فضایل می نمود ؛ (۲) ع او اس : به هدایت الله به مطالعه فقه صرف کرده و در زمان مختصر الخ ؛ (۳) اس : سعی موفور ؛ ع ا : سعی نمود که ؛ (۴) ع ا : که از مغنیست ؛ (۵) مغنی کحسن بے نیاز گرداننده ص ۳۷۳ فرهنگ آئند راج جلد سوم ؛ (۶) اس : مدت مدید است ؛ ع ا : مدتیست ؛ ب م : مدتیست ؛ (۷) ب م و ع ا : که بر خوان ؛ اس : که خوان افاده گسترانیده ؛ (۸) اس : گسترانیده به منطق شیرین و کلام تمکین طلاب را مستفید گردانیده مشکوٰۃ قلوب ایشان را از مصابیح شمایل مرغوب الخ ؛ (۹) اس : بر سبیل تیسیر نموده ؛ (۱۰) اس : کلام مجید نمود آن را در طریق قراءت بی وقوف قدم نمی نهاد و عدم الخ ؛ ع ا : در طریق قراءت . (۱۱) ب م : تجوید جائز ؛ ع او اس : تجوید را ؛ (۱۲) ع ا : حکمیات و فلسفیات =

اگر عرض فضائلش به تفصیل کرده شود، بطول می انجامد. ازلی
آنست که ترك اطناب از انشا که خبر از املامت می دهد نموده آید
ق ۱۰۱/الف و باین مصراع قصر و ایجاز کرده شوید/ م " ایچه خوبان همه دارند تو
تنها داری" مقرر^۲ و معین است که^۳ تحصیل که در ضمن صلاح و تقوی
باشد چنین^۴ ثمره خواهد دهد^۵.

بیت:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باع لاله روید و در شوره^۸ بوم خس

باوجود چندین فضایل گاهی بشعر نیز التفاتی می فرماید^۹ و تاریخ وفات

حافظ احمد را که بغایت خوش آواز^{۱۰} بود^{۱۱} نیکو فرموده است.

تاریخ

چو حافظ احمد از دنیای فانی

بچندین فضل و عمر انبکی رفت

خوش آوازان^{۱۲} ازین اندیشه مدهوش

تو گوی عقل و هوش از هر یکی رفت

= مسلم است؛ اس: محکم است و در زهد و صلاح مسلم.

(۱) ع: ا: ملامت؛ ب: م: ملال؛ (۲) ع: ا: نموده باین مصراع ایجاز.

(۳) ع: ا: و اس: مقرر است؛ (۴) ع: ا: تحصیل؛ ب: م: تحصیل؛ (۵) ع: ا: کرده شود؛

ب: م: شد؛ (۶) اس: ثمره: چنین؛ ع: ا: ثمره: چنین؛ (۷) ب: م: دهد؛ ع: ا: و اس:

داد؛ (۸) ع: ا: خار و خس؛ (۹) ب: م: می فرماید؛ ع: ا: و اس: می نماید؛ (۱۰) ع: ا:

خوش خوان؛ (۱۱) اس: چنین گفته؛ (۱۲) ب: م: خوش آوازان شدند از عرصه

در هوش؛ ع: ا: و اس: خوش آوازان ازین ایجاز.

چو پرسید از خرد تاریخ فوتش

بگفتا از خوش آوازان یکی رفت

ذکر جمیل سید هادی نقش بندی

ولد ارجمند جناب خواجگی^۱ محمودی نقشبندی است^۲ و به پنج واسطه بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره می رسد . باوجود^۳ نسب عالی از فضائل خالی نیست . آثار شجاعت و ریاست و فریادت و کیاست از ناصیه اش پیداست^۴ و بهترین صفاتش سخاوتست .

بیت :

هر سخاست^۵ دگر جمله دست اقرار است^۶

ترا اگر به هر انگشت صد^۷ هر باشد

^۸ در خط دستش چون قلم راست است و طوطی طبعش در سخوری^۹ شکر ریز و سخنان نمکین^{۱۰} او و این غزل^{۱۱} را از گفتار سنجیده و اشعار پسندیده او می شمارند و هو هذا :

(۱) ب م : چو چشم از خرد ؛ اس : چو پرسید از خرد ؛ (۲) ب م : خواجگی ؛

ع ا : خواجه ؛ (۳) ع ا : نسب عالی دارد و از ؛ اس : مرتبه عالی دارد و از .

(۴) اس : پیداست و صفاتش که سخاوت ؛ (۵) اس : و گر ؛ (۶) اس : اسد .

(۷) اس : خویش ؛ (۸) اس : حظ خط وافر دارد و دستش چون قلم الخ .

(۹) ع ا : بی کم و کاست ؛ (۱۰) ع ا : نمکیش ؛ شورانگیز واقع شده ؛ (۱۱) اس :

از گفتار اوست غزل ؛ ع ا : پسندیده اوست غزل .

غزل:

ز تار پیرهن آزرده می شود بدتش

اگر چه رشته جانهاست تار پیرهنش

به يك سخن لب او باز در گمان انداخت

مرا که هیچ / گمانی^۱ نبود در دهنش

ق ۱۰۲ / الف

مرا خیال سخن بود از لبش لیکن

ز تنگی دهن او برون نشد سخنش

بزیر هر خم زلفش بود هزار شکن

هزار دل بود اما بزیر هر شکنش

کلام دلکش هادیست قابل تحسین

که در کمال سخن هست همت حسنش

ذکر جمیل سید ابراهیم

از اولاد امجاد حضرت قطب الواصلین^۱ خواجه بهاء الحق و الدین

است قدس سره . ذات حمیده خصالش^۲ از فضائل خالی^۳ نیست . مدتی^۴

در کابل به منصب صدارت منصوب بوده . به تقریب حوادث^۵ روزگار

(۱) ع: ا: می شود دیدنش ؟ (۲) ع: ا و اس: نشانی نبود از دهنش ؛ (۳) ب: م: مصرعه اول حذف شده ؛ ع: ا و اس: بزیر هر خم الخ ؛ (۴) اس: قطب الواصلین

قدوة الکاملین خواجه ؛ (۵) اس: صفاتش مجمع الفضائل و الکمال است ؛ (۶) ب: م و ع: خیالی نیست ؛ (۷) ع: ا و اس: در کابل ؛ (۸) ع: ا: حوادث بدین دیناز ؛

اس: برین ؛ ب: م: باین .

بدین دیداد خیر آثار شریف^۱ آورده . طبع خوب^۲ دارد . این مطلع
از کلام بانظام اوست .

مطلع :

فارك چشم تو تا بر دل محزون بجا کرد

رفاغم از غم امروز و غم فردا کرد

^۳ فقیر غزلی گفته و به تقریبی باو فرستاده و مطلعش اینست .

مطلع :

مرا است گوی تو چون کعبه از ره تعظیم

مقام تست در آنجا مقام ابراهیم

ذکر جمیل مولانا محمد امین مفتی^۴

از صغر سن به مطالعه علوم شرعی مشغول بود ، و مطالعه هدایه

را در فصول شباب که خلاصه حیات است ، بر وجه کافی عموده ؛ خزانه

طبع متبحرش محیط جواهر معانی است ، و باندک فرصتی در فتوی ترقی

(۱) ب م و ع ا : آورده ؛ اس : قدوم ارزانی نموده ؛ (۲) ع ا : لطیف ؛ (۳) ع ا :

کلام شریف اوست ؛ اس : این مطلع از افق طبعش طالع گشته (۴) ب م :

فقیر غزلی الخ ؛ ع ا : ندارد ، اس : و این مطلع را به تقریبی فقیر باو فرستاده بود ؛

(۵) ع ا : از ولایت مرو است ؛ ب م و اس : ندارد ؛ (۶) اس : در وقایه معلومات

سعی موفور به ظهور رسانیده که شرح معنی است باندک فرصتی در منصب فتوی

ترقی تمام نموده مرجع الخ .

مذکر احباب

تمام کرد، و مرجع خاص و عام گردید؛ و از سایر علوم بهره مند است. و در شعر سلیقه نیکو دارد و این تاریخ را به جهت ولادت فرزند ارجمندش^۱ محمد یوسف بسیار نیکو گفته.

تاریخ:

آمد از فضل حق و موهبت یزدانی

رخوبروی که بوده همچو ماه کنعانی

ق ۱۰۲/ب

وقت روز و ماه و سالی که شده تاریخش

صبح جمعه^۲ دوم از ماه جمادی الثانی

گویند^۳ خواجه عبد الله مروارید تاریخ وفات مولانا عبد الغفور را^۴
چنین گفته.

تاریخ:

چون شد عبد الغفور آن کامل عصر

به عقی غرقه دریای غفران

سر آمد روزگار دین و دانش

فرو رفت آفتاب علم و عرفان

پی تاریخ روز و ماه و سالش

بگو یکشنبه پنجم ز شعبان

(۱) اس: نیز بهره مند؛ (۲) اس: طبع نیکو دارد؛ (۳) ع: فرزندش؛ ب م: فرزند ارجمند؛ اس: ارجمندش؛ (۴) ع: دوم از ماه جمادی الثانی (ه) ع: و خواجه؛ (۶) ع: بگو یکشنبه پنجم ز رمضان گفته بود.

در مجلس افاضل مذکور می شد که کسی مثل این تاریخ نگفته است فقیر به تقریب^۲ یکی از متعلقان صبح شنبه دوم^۳ از ماه صفر گفته^۴ بعرض فحادیم رسانید^۵ ذوبحرین است^۶ و مصراع تمام تاریخ شده و چه وقت روز نیز معلوم می گردد^۷.

ذکر جمیل مولانا عبداالحکیم

ولد ارجمند^۸ افتخار الاطباء مولانا سلطان محمود طیب است که در اقطار ربیع مسکون بحذاقت معروف^۹ و به وفور صلاح و راستی موصوف است؛ و سلاطین عظام تعظیمش را به مرتبه رسانیده اند^{۱۰} که هیچ طیب را معلوم نیست که هرگز^{۱۱} این مرتبه حاصل شده باشد و مولانا عبداالحکیم مذکور^{۱۲} مطالعه طب را در درس والد عالیش نموده و بر اغراض کلی و جزوی علمی و عملی طبع دقیقش^{۱۳} جاری گشته بچنگ حذاقت قانون شفا را ساز کرده^{۱۴} و بشارات شافی و بشارات کافی اسباب و علامات علاج مرضی کرده^{۱۵} ذخیره راه^{۱۶} عقبی می نماید و به مضمون الولد سرایه به یمن مقدم و تشخیص امراض مشهور است و از دیگر فضائل نیز

ق ۱۰۳/الف

- (۱) ب م: در جمع جمعی از افاضل، ع ا: در جمع افاضل؛ (۲) ب م: کسی این؛ ع ا و اس: مثل این؛ (۳) ب م و ع ا: به تقریب یکی؛ اس: به تقریب فوت؛ (۴) ع ا: دوم؛ (۵) ع ا: گفته ام بعرض رسانید؛ اس: تاریخ گفته بود ذوبحرین واقع شده؛ (۶) ع ا: و مصراع تمام و چه وقت روز نیز انسخ؛ اس: و مصراع تمام است چه وقت روز نیز معلوم می شود بعرض ایشان رسانیده است؛ (۷) اس: ولد شریف؛ (۸) اس: که این مرتبه؛ (۹) اس: عبداالحکیم مطالعه؛ (۱۰) ع ا: نفیسه؛ (۱۱) ع ا: زاد؛

مذکر احباب

نصیب وافی دارد و به مضمون این حدیث ولد الحلال 'تشبه الحلال به
مناسبت مشایخ مهنه به شعر التفاتی می نماید. صحبت شیرین و کلام نمکین
دارد، و این مطلع ' رنگین ازوست:

مطلع:

ز سینه تیرانی یار اگر گذار کند دل از مفارقتش ' ناله های زار کند

'ذکر جمیل قل محمد بی دردمان'

ولد آخر زمان میرزاست، که به 'فتنه آخر الزمان مشهور است.
والد فقیر این مطلع را به تقریب او فرموده.

نظم:

'دهرا را پیر آفت جان و جهان دور بکیت

غالباً کیم فتنه آخر زمان دور بکیت

دور زمان حسن بی بدل بود و اعتبار تمام داشت. از هری بی رخصت
خان مراجعت کرده 'سبب رجعت کوکب دولتش گردید'. دیگر به

(۱) ع: ا: الولد شبه الحلال؛ اس: الولد شبه الحلال؛ (۲) ع: ا: مطلع او نیکو
واقع شده؛ (۳) ع: ا و اس و ب م: تیرانی؛ تیر کوچکی ص ۷۷۲ فرهنگ آنند
راج جلد اول (۴) ع: ا و اس و ب م: مفارقتش؛ (۵) اس: ذکر قل محمد بی
ندارد؛ (۶) ع: ا: دور زمان؛ (۷) ب م: بنفشه آخر زمان؛ ع: ا: به فتنه آخر الزمان؛
(۸) ع: ا: دهر را پیر آفت جان و جهان دو بویکیت - غالباً کیم فتنه آخر زمان
دور بویکیت؛ (۹) ع: ا: بی رخصت خان؛ (۱۰) ع: ا: کرد و به سبب؛ (۱۱) ب
م: گردیده.

مذکر احباب

نطاق استقامت صعود نموده^۱ اکنون در لباس فقر^۲ تعیش می نماید
و به کسب فضائل مشغول است و به نظم تذکرة الاولیاء اشتغال تمام
دارد. ^۳ مثنوی بسیار گفته، قریب به چهل هزار بیت هست، و خود
را یکدم نمی گذارد. گفته^۴ اند آدمی را هیچ یادگاری به از سخن
نیست.

نظم:

خوش آنکس که بر صفحه روزگار

بسه مانند از و یک سخن یادگار

و این مطلع از سخنان شریف^۵ اوست.

بیت:

هر که بخاطرم گذرد یاد روی تو روی دلم چو آینه گردد بسوی تو

ذکر جمیل مرزا مشهدی

از احفاد^۶ عبدالعلی ترخان است، و به سادات ترمذی^۷ قرابت دارد
و با وجود حصول جاه و ایالت در فقر می^۸ گذارد / و گاهی به شعر ملتفت^۹ ق ۱۰۳/ب
می گردد و این رباعی را نیکو گفته است.

(۱) ع: ا: ننمود؛ (۲) ب: م: فقیر؛ (۳) ع: ا: و قریب به چهل هزار بیت مثنوی

گفته (۴) ع: ا: بی کار؛ (۵) ع: ا: و آدمی؛ (۶) ع: ا: لطیف؛ (۷) ب: م:

امیرعلی خان ترخان؛ ع: ا: عبدالعلی در خان؛ (۸) ع: ا: ترمیز؛ (۹) ع: ا: قرابتی.

(۱۰) ع: ۲: به فقر تعیش می نماید.

رباعی:

لولو^۱ بچه به عشوه قربانم^۱ کرد
باشیوه^۲ و ناز غارت جانم کرد
بر دایره از پرده دل پوست کشید
سختش ز سواد چشم گریانم کرد

ذکر جمیل مرزا أحمد

^۳ ولد ارشد میرزا خواجگی است . صورت خوب و سیرت مرغوب دارد . از اولاد^۴ حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی است^۵ قدس سره ، و ابا عن جد^۶ وزارت در خاندان ایشان است . فضیلت بسیار دارد ، و خط نستعلیق^۷ را نیکومی نویسد . اتفاقاً^۸ بجانب هند سفر کرد با کابر^۹ و فضلالی آنجا ملاقات نمود^{۱۰} و به مضمون حدیث

- (۱) ع ۲ : لولی ؟ غالباً لولی بضم اول و کسر ثالث معروف است و این منسوب .
(۲) به لول است که بمعنی بی شرمی و بی حیائی باشد ص ۱۲۱ فرهنگ آنندراج
جلد سوم ؛ ب م : لولو بفتح هر دو لام و سکون هر دو و او بمعنی لوالو که
مردم سبک و بی تمکین باشد . (۲) ع ۲ : باعمره ؛ (۳) ع ۱ : ولد ارشد الخ ؛
ب م : ندارد ؛ (۴) ب م : اولاد احقاد ؛ ع ۱ و ع ۲ : اولاد ؛ (۵) ب م و ع ۲ :
قدس سره ؛ ع ۱ : ندارد (۶) ع ۱ : منصب وزارت ؛ (۷) ع ۱ : نسخ تعلیق ؛ (۸) ع
۲ : به تقریبی ؛ (۹) ع ۱ : سفر به هند نمود ؛ (۱۰) ع ۱ : به فضلالی آنجا ؛ ع ۲ :
در آنجا ؛ اس : در آنجا بفضلاء ؛ (۱۱) اس : کرده از سفر .

مذکر اجباب

«تسافروا و تصحروا و تغنموا» غانم^۱ (؟) و شا کر مراجعت فرمود. و قی^۱
که نفعات را کتابت می کرد^۲ بعد از اتمام این رباعی حضرت ملا را
تبع کرد که در بیان اتمام کتاب فرموده اند.

رباعی:

این نسخه مقبوس ز انفس کرام
کزوی نفعات انس آید به مشام
از هجرت تحیر بشر و نخر انام
در هشت صد و هشتاد و سوم؛ گشت تمام
و وی در تبع چنین گفته.

رباعی:

این نسخه^۳ که مقبول خواص است و عوام
کزوی همه بوی مشک آید به مشام
در هفدهم شهر جمادی^۴ الثانی
در نصد و شصت و هشت گردید تمام

(۱) ب م و ع ا: غانم و شا کر؛ غانم (؟) غالباً غانی بمعنی غنی و توانگر ص ۸۱۵
فرهنگ آنندراج جلد ۲؛ اس: از سفر شاکی و راضی آمد؛ (۲) ب م: و کتابت
نفعات؛ ع ا: وقتی که نفعات را نوشت؛ اس: نفعات را الخ؛ (۳) اس:
می کرده این رباعی حضرت ملا را تبع کرده؛ (۴) ع ا: سیم؛ (۵) ع ا: فی تبعه.
(۶) ع ا: این سخن؛ (۷) ع ا: جمید الثانی.

ذکر جمیل مولانا میر مفتی^۱

از فقهای نو^۲ رسیده است و به سادات غضنفری قرابتی دارد .
 ق ۱۰۴/الف بافاده^۳ علم مشغول است ، و به مناصب مناسب معزز^۴ / طبع نیکو^۵ دارد ،
 و شعرش خوب است . حجره^۶ خود را منقش ساخته و تاریخ آن را
 نکو گفته است .

قطعه :

این بناکز لطافت و خوبی در جهان نیست دیگری چون او
 یارب از لطف حق مباد می خالی از گلرخان^۷ مشکین بو
 سال تاریخش از خرد گفتم گفت قصر منقش نیکو
 و برادرش خواجه ملا^۸ به جهت حجره^۹ خویش تاریخ^{۱۰} نیکو گفته .

رباعی :

این طرفه بنا که جنت آئین آمد
 خوشتر ز نگار خانه چین آمد
 از بس که فتاد خانه شیرینی
 تاریخ بنایش^{۱۱} قصر شیرین آمد

(۱) اس : میر منشی ؛ (۲) اس : نورسید رشید ؛ (۳) اس : واستفاده علوم
 شرعیه نموده بافاده مشغول است ؛ (۴) اس : شده ؛ ع : است ؛ (ه) ع : لطیف ؛
 (۶) ع : تاریخ حجره منقش خود را نیکو گفته ؛ اس : تاریخ خانه منقش خود را
 چنین گفته ؛ (۷) ع او اس : مهوشان ؛ (۸) اس : خواجه مولانا ؛ (۹) ب م :
 حجره خویش ؛ اس : بالا خانه خویش ؛ (۱۰) ب م : تاریخی گفته است ؛ اس :
 تاریخ نیکو ؛ (۱۱) ب م : بنایش ؛ مرتب : بنایش .

ذکر امیر طیب

اهلیت تمام دارد^۱ و علم طب را پیش حکیم شهر سبزی ورزیده بود، و به کلیاتش و قوف پیدا کرده است. چنگ در قانون معالجات زده، و باسباب و علامات مبشر بشارت شافی و اشارات کافی می گردد، و اثر فضائل بهره دارد. و اشعار مشکله گفته^۲ و این قصیده را^۳ در جواب میر قضای نیکو گفته و بر میر قضای مذکور با آنکه مخترع این قصیده است چیزی افزوده و هو هذا:

قصیده:

رخ تو ای مه گردون خط تو ای بت موزون
لب تو دلبرده اکنون قد تو سروباغ جان
یکی چون لاله و نسرین دوم^۴ چون سبزه و ریحان
سیوم چون غنچه رنگین چهارم فتنه بستان

(۱) اس: میر به سیادت معروف است و علم طب را در خدمت حکیم الخ؛
(۲) ع: از فضائل بهره مند است؛ اس: و از سایر فضائل نیز بهره مند است و از نجوم و هیئت و قوف تمام دارد و نزد سلاطین عظام و کرام عالی مقام احترام پیدا کرده به تشخیص امراض ممتاز است. خالی از همتی نیست. ابواب بذل بروی اهل فضل مفتوح می دارد. طبع نیکو دارد. قصیده مرتضای را جواب مرغوب نموده بروی چیزی افزوده بزبان خود منفرد است؛ و این غزل گفتار شیرین و اشعار تمکین اوست سفا دم در کوی عشق از درد و غم کاشانه دارد. ز سنگ قول بد گوینان ملامت خانه بردارد؛ (۳) ع: مشکله دارد.
(۴) ع: قصیده را نیکو گفته و به مرتضای که مخترع قصیده است چیزی افزوده است قصیده؛ (۵) ع: دار و (۶) ع: دویم؛

یکی چون لاله و نسیرین رخ تو ای مه گردون

دوم چون سبزه و زریحان خط تو ای بت هوزون

سیوم چون غنچه رنگین لب تو دل برد اکنون

چهارم فتنه بستان قد تو سرو باغ جان

به همین دستور این قصیده را تمام کرد که از هر دو بیت

ق ۱۰۴/ب مصنوعی مطلعی حاصل می شود که آن را در سه بحر / می توان خواند

یکی در بحر قصیده که هزج مشتمل^۱ سالم است مفاعیلن^۲ دیگری رمل

مخبون فاعلین^۳ دیگری مجتث^۴ مفاعیلن فعلات^۵ ۲ بار .

ذکر جمیل مولانا کمال الدین عبد السلام

به سلامت طبع و استقامت مزاج موصوف و معروف است و از

وزیر زادگان قدیم^۱ و خالی از فضیلتی نیست . اشعار فارسی و ترکی

(۱) ع: دویم؛ (۲) ع: سبزه و زریحان؛ (۳) ع: جنان؛ (۴) ع: به همین دستور

تا از هر دو بیت مصنوعی؛ ب م: ندارد. باغ جان ازین دو بیت مصنوعی؛ (۵) ع: ا:

ثالث؛ (۶) ع: ا: مفاعیلن؛ (۷) ع: ا: فعلات؛ (۸) ع: ا: مجتث مخبون مفاعیلن

فعلات؛ (۹) اس: خواجه عبد السلام؛ (۱۰) اس: مدتی است که در خدمت

حضرت سلطنت شعاری عبد القدوس سلطان خلد الله ملکه به منصب کتابداری

منصوبست و حضرت سلطان از صغر سن بشف تو به در زمره دوستان مشرف

گشته بحکم حدیث حضرت رسالت پناهی صلعم داخل شده در بادشاهی طبع

لطیف او مرادی را اختیاری کرده باوجود استعداد ملوکیت درویشانه سلوک

می نماید . هر ملکی که ذات ملکی صفاتش مالک است بر ممالک مفاخرت =

هم دارد . و این غزل نتیجه طبع سلیم اوست .

غزل :

درفی تیر آتش از پیکان خون آلود اوست

پر بتا شد بر سر تیر آنکه آینه بینی دود اوست

دل ز ناوکهای آن مه صورت پروین گرفت

این نشانی های بخت و طالع مسعود اوست

هر که شد دیوانه از سودای آن زلف سیاه

گر بدور او ستاند تار مویش سود اوست

دل به بال هر کبوتر شه پری بیند سفید

بی خود اذ جا بر جده کان نامه مقصود اوست

یا رب این قوس قزح باشد سلامی بر فلک

یا مگر در چرخ عکس خون تیغ آلود اوست

و این مطلع ترکی را نیز خوب گفته .

= می کند . مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد . همایون کشوری کان

عرصه را شاهی چنین باشد . فقیر مدتیست که مدح آنجناب می نماید . و زبان به

مدحیش می کشاید و این منظوم را از آن جمله است . ای کمال دولتت از وصفت

نقصان بری . وی ضمیر روشنت آینه اسکندری ؛ ب م و ع ا و ع ۲ : ندارد ؛

(۱) اس : وخواجه مذکور اشعار فارسی و ترکی بسیار دارد ؛ (۲) ب م : آنکه ؛

م : تب : آنکه ؛ (۳) اس : گردد جان و بگیرد تار ؛ (۴) اس : گر پری ؛

(۵) ع ۲ : می جهد ؛ (۶) اس : تیغ خون آلود ؛ (۷) اس : ترکیش بسیار

خوب واقع شده .

نظم:

باشنکا کاکل قویوب عشق اہلیفہ دام ایلاد نیک
بو قہ حسن اسبابی دیب آنی سر انجام ایلاد نیک

ذکر جمیل مولانا یقینی

و ولد جناب 'خواجہ شاہ جوئیاریست' . آدر کسوت فقر و درویشی
می گذارند .

بیت:

درویش را کہ گنج قناعت مسلم است
درویش نام دارد و سلطان عالم است

پیوستہ بگرد درویشان^۱ عالیشان می گردد ، و از ضوہ آفتاب عالم
تاب باطن ایشان دیدہ یقین را محلی نمودہ ، کاشانہ دل را می آراید .
سلاسل^۲ اربعہ را نظم کردہ و این قطعہ را در آن باب املا نمودہ .

(۱) اس: ذکر مولانا یقینی ندارد؛ ع: کمال الدین یقینی؛ ب م و ع: ندارد؛
(۲) ع: ولد خواجہ شاہ؛ اس: ولد خواجہ میر شاہ؛ (۳) اس: یقینی تخلص
می کند و در درویشی تعیش می کند؛ (۴) ع: نظم؛ (۵) اس: درویشان
گشتہ از صفوہ آفتاب .. محلی الخ؛ ع: دیدہ یقینی را محلی نمودہ؛ (۶) ب م
و ع: سلاسل اربعہ را الخ تا چارم طریقہ کبری؛ اس: ندارد بلکہ همین
طور است، می آراید طبع نیکو دارد الخ .

مذاکر احباب

ق ۱۰۵ / الف

نظم :

هست اندر جهان چار طریق بهترین طریق^۱ راه خدا
نقشبندی و جهری و زینبی^۲ هست چارم طریق^۳ کبری
طبع^۴ نیکو دارد و نظمش بی حلاوت نیست و پیوسته واقعات غریبه
اورا روی دهد گویا از اثر مشغولی اوست و این رباعی بدو منسوب است .

رباعی :

از باد صبا بوی تو می یابد دل در گل اثر روی تو می یابد دل
بوی که نه حد مشک و عنبر باشد از خاک سر کوی تو می یابد دل

ذکر مولانا حبیب الله

جوانی قابل است و طبعش در شعر قوتی دارد و این مطلع^۵ را
بسیار نیکو گفته است .

مطلع :

بدوستان بود این خانه آنچنان روشن

که هست خانه چشم به^۶ مردمان روشن

(۱) ب م : طریق و راه ؛ اس : طریق راه ؛ (۲) اس : زینبی ؛ (۳) اس : طریق
نیکو دارد و نظمش خالی از حلاوت نیست و این رباعی را نیکو گفته ؛ (۴) اس :
مطلع را نیکو گفته ؛ (۵) ب م : چشم ؛ ع ا : چشم .

ذکر مولانا حاضری^۱

ولد رشید مولانا غائی^۲ که در صدر کتاب مسطور^۳ و مذکور گشت به صلاح مشهور است^۴ . و سلوک^۵ در طریقه کبرویه می نماید . واقعات^۶ عجیب و غریب نقل می کند^۷ . روزی گفت که در مجلس^۸ شیخ شمس الدین سانه رفع سانه حضرت خضر^۹ علیه السلام را در بیداری دیدم و سخنش را شنیدم چون ممکن بود تکذیب^{۱۰} او کرده نشد و به خود بی اعتقادی نیست . مدتی در خدمت ابراهیم مرزا بود و رعایت بسیار یافته و در^{۱۱} تشخیص سخن وقت بسیار می کند ، بلکه از مرتبه اعتدال می گذارند و این^{۱۲} غزل از سخنان دقیق اوست .

غزل:

بهر نگاه تو از دل کشم آه دگر

بود که آه شود باعث نگاه دگر

(۱) اس : مولانا قضائی ولد مولانا « غائی » ؛ (۲) اس : مذکور شد ؛ (۳) ب م : در طریقه سنیه کبرویه سلوک ؛ ع او اس : و سلوک در طریقه کبرویه ؛ (۴) اس : واقعات عجیب نقل ؛ (۵) ب م : می کنند ؛ اس : می کند ؛ (۶) ب م : در مجلس سانه رفع سانه ؛ ع ا : در مجلس شیخ شمس الدین سانه رفع سانه ؛ اس ؛ در مجلس شیخ سانه رفع الله تعالی سانه ؛ (۷) ب م : حضرت خضر را علیه السلام در بیداری ؛ اس : را دیدم الخ ؛ (۸) اس : تکذیب کرده نشد و در وقت سخن الخ ؛ (۹) ب م : مدتی در خدمت میرزا او می گفت که رعایت بسیار می یافتم ؛ ع ا : میرزا بود و رعایت بسیار یافته ؛ اس : ندارد ؛ (۱۰) ب م : در تشخیص سخن الخ ؛ اس : در وقت سخن از اعتدال می گذرد ؛ (۱۱) ب م : این غزل الخ ؛ ع ا : از سخنان اوست ؛ اس : این غزل اوست .

مذکر احباب

و وطن به دیده من کنی که نیست یوسف را

بغیر دیده یعقوب جلوه گاه دگر

ق ۱۰۵/ب

ا بود به سوزدم برق آه شاهد^۱ حال

چه حاجت از پی اثبات^۲ این گواه دگر

کجا به دامن^۳ آن شهسوار حسن رسد

که هست بر سر هر راه داد خواه دگر

چو حاضری^۴ شده ام بادشاه کشور حسن

که دارم از غم دل^۵ هر طرف سپاه دگر

و این مطلع نیز از سخنان رنگین اوست .

مطلع :

دریده جیب قبا گل ز رشک پیر هوش

بنفشه بسته بند قبا یا سمش

ذکر مولانا محرمی

پیشتر اوقات به کتابت مشغول است . بی^۶ فضیلتی نیست طبع سلیم

(۱) ب م : آتش حال ؛ اس : شاهد حال ؛ (۲) ب م : اثبات گواه ؛ ع ا و ا

س : اثبات این گواه ؛ (۳) ب م : به دامن من (۴) ؛ مرتب : به دامن آن ؛

(۴) ب م : چو حاضری شده ام بادشاه کشور حسن ؛ ع ا و اس : چو حاضری

جمع آن شهسوار کشور حسن ؛ (۵) ب م : غم دل ؛ اس : غم او ؛ (۶) اس :

خالی از فضیلتی ؛

و ذهن مستقیم دارد ، و در مرثیه^۱ گفتن مشق بسیار کرده ، و نکو می گوید .

بیت :

کاسه را ساقی نکو پر می کند

کار نیکو کردن از پر کردن است

یکی از اطبا پرسیده است که چگونه مولانا مرثیه بدین طول را زود بعرض بخادیم می رساند ؛ در جواب گفته است که فقیر ملازم دکان^۲ شان ام چون حکیم بهلاج مشغول گشت ، فقیر در فکر مرثیه می شوم و این غزل از سخنان نمکین^۳ رنگین^۴ است .

غزل :

گل اندامی که لب از برگ گل نازکتر است او را

دهان چون حقه یاقوت و دندان گوهر است او را

چو دیدم سرو قد و نرگس چشمان او گفتم

عجب^۵ سروی که در هر گوشه بادام تراست او را

چو در رفتار آمد قامت او تازه شد جام

چه رفتار لطیف و قامت جان پرور است او را

(۱) ب م : در مرثیه گفتن الخ اس : در مرثیه گوئی قدرش عظیم است ؛

(۲) ب م : دکان شایم ؟ مرتب شان ام ؛ (۳) ب م : نمکین رنگین ؛ ع ا :

رنگین ؛ اس : نمکین ؛ (۴) ب م : غنچه یاقوت ؛ ع ا : حقه یاقوت ؛ (۵) ب م :

عجب سروی که در هر گوشه ؛ ع ا : عجب سرو که بر هر گوشه ؛

مذکر احباب

مہ تو خویش را ابروی آن مہ پارہ می خواند

چرا زین سان خیال کج ندانم در سر است او را

ندارد محرمی پروای تخت و تاج جمشیدی

جباب ساغر می بہ ز چتر سنجر است او را

ذکر مولانا نخلی

صورت خوب و سیرت مرغوب دارد و سخنان دلکش او محبوب

ارباب قلوب است حفظ کلام / ملک علام بہ تمام نموده و در شاطی و قوف / ق / ۱۰۶ ب

تام کرده و این غزل^۲ ثمرہ شجرہ در ربار اوست .

غزل :

ساقی حریف غنچہ گل ساز لالہ را

یعنی گذار بر دهن خود پیالہ را

زلقت بہ قید خویش در آورده مشک ناب

بنمودہ صید چشم تو مشکین غزالہ را

خوبان کشیدہ اند بگرد تو دائرہ

دوران بدور ماہ نمود^۴ (است) حالہ را

(۱) ب م و ع ا: سخنان دلکش النخ؛ اس: سخنانش دلکشش محبوب ارباب

قلوب از ثمرہ النخ؛ (۲) ب م: حفظ کلام ملک النخ؛ ع ا و اس: ندارد؛

(۳) ب م: و این غزل ثمرہ النخ؛ ع ا: و این غزل از ثمرہ شجرہ النخ؛ اس:

ارباب قلوب از شجرہ طبع بار آور اوست؛ (۴) ب م: ماہ نمود حالہ را؟؛

مرتب: نمود است حالہ را.

مذکر اخباب

با حقه دهان تو چون غنچه لاف زد
زد باد صبح بر دهنش سنگ ژاله را
انحلی ز کشت باغ ز کویت نمی رود
با قد و عارضت چکند سرو و لاله را

مرزا نجاتی

از اعیان تا شکنند است به جهت تحصیل بدیار خیر آثار بخارا
آمده^۱ . طبع نیکو دارد و این بیت از گفتار^۲ رنگین اوست .

بیت:

تا نویسد^۳ وقف بر آیات روی مصحفش
در دوات^۴ غنچه دارد سرخی بسیار گل

ذکر مولانا دانشی

بخاری ست^۵ و به شعر گفتن اشتغال^۶ تمام دارد . او به مشک^۷ فروشی
مشغول است . و این غزل^۸ از نفعات نایه طبع خوش بوی اوست .

(۱) ع ا: انحلی بکشت باغ؛ (۲) ع ا: بی قد؛ (۳) ب م: آمده؛ ع ا: آمده است
(۴) ب م: گفتار؛ ع ا: سخنان؛ (۵) ب م: نویسد؛ ع ا: گذارد؛ (۶) ب م
و ا س: دواة؛ ع ا: دوات؛ (۷) ا س: مشهور؛ (۸) ا س: وی به مشک فروشی
مشغولی می نماید؛ (۹) ا س: این مطلع از نفعات نایه خوش بوی مشکین اوست؛

مذکر احباب

غزل :

تابکی از حال زار خویش غافل بینمش

همچو شاخ گل بسوی غیر مائل بینمش

رشته جانم چو شمع از آتش غیرت بسوخت

چند در جمع رقیبان شمع محفل بینمش

دل شود نالان ز شوق^۱ ناله او چون جرس

هر که از بهر سفر بر بسته محفل بینمش

دیگر از شادی نه گنجم در جهان ای دوستان

در میان جان اگر يك لحظ منزل بینمش

خلاق گویندم که آسان بر تو گردد هجر یار

بخت اگر ای دانشی این است مشکل بینمش

ذکر مولانا سروری

از شعرای مشهور است،^۲ این مطلع از سخنان سرور انگیز اوست.

مطلع :

تادست گلرخی من حیران گرفته ام گلدسته ز گلشن دوران گرفته ام ق ۱۰۶/ب

(۱) اس : رشته جان من ای ماه ز آتش؛ (۲) ب م : شوق محفل او؛ اس : شوق

ناله او؛ (۳) ب م : مشهور است و این مطلع؛ پیوسته از ادراک معانی خاطرش

سرور و این مطلع .

ذکر مولانا صوتی

'مدتی در مسجد ارك بخارا به منصب مؤذنی عید الله خان قیام می نموده ،
و در ^۲ صف صلاح قامت افراخته بلند آوازه می بود . هر کس آواز
اذانش می شنود ^۳ سبحان الله ^۴ گفته تعجب ^۵ می نمود .

نظم :

قامت ^۶ سرو مؤذن چه لطیف است الله

این چه صنع است که ظاهر شده سبحان الله

پیوسته سخنان شعر را تتبع می نماید ، و از هر خرمی ^۷ خوشه می رباید . ^۸ در
جمع اشعار چنان حریص است که اگر نسخه بدست او افتد ، ^۹ از دست
او برون آوردن متعذر است ؛ و این مطلع از سخنان ^{۱۰} دلپذیر اوست .

نظم :

مرا بوی وفا داری از آن دلبر نمی آید

از و دل بر کنم گر گویم از دل بر نمی آید

- (۱) ب م : مدتی در مجلس بخارا به مؤذنی قیام می نمود ؛ ع ا : در ارك عالی بخارا ؛
اس : مدتی است که در مسجد ارك الخ ؛ (۲) ب م : صف ؛ ع ا و اس :
صفوف ؛ (۳) ب م : می شنود ؛ اس : می شنید ؛ (۴) ب م : گفته ؛ اس : گفت ؛
(۵) ب م و اس : تعجب می نمود ؛ ع ا : متعجب می بود ؛ (۶) ب م : سرو ؛ ع ا
و اس : ماه ؛ (۷) ب م : از خرمی ؛ اس : هر خرمی ؛ (۸) ب م و ع ا : در
جمع اشعار الخ ، اس : ندارد ؛ (۹) ع ا : برآمدنش متعذر است ؛ (۱۰) ب م :
دلپذیر ؛ ع ا : سخنان او ؛ اس : بلند او .

فصل چهارم از باب سیوم

در ذکر جماعتی که فقیر ایشان را دیده و به سن

شیوخت نرسیده در غیر بخارا ساکن اند

ذکر جمیل خواجه حسین مرری^۱ ولد خواجه میر دوست دیوان
است . مدتی در بلده فاخره بخارا به تحصیل علوم اشتغال نمود و خط
آنستعلیق را خوب می نوشت و فنون شعر را نیکو می ورزید .^۲ ناگاه
طوطی طبعش میل^۳ شکرستان نموده متوجه هند گردید ، و به مجلس عالی
^۴ همایون بادشاه مشرف شده کوکب طالعش^۵ از حضيض باوج حرکت
نموده ، و در نطق عزت مقیم گشت^۶ و پادشاه بهرام رزم ناهید بزم به
نظر محبت و عنایت او را منظور گردانیده ، و به عز صدارت معزز ساخت ؛
و این مطلعش را نقش نگین خود کرده بود .

(۱) ع ا : رسیده ؛ (۲) ب م : صدر ؛ ع ا : خواجه حسین ؛ اس : مروی ؛ (۳) ع ا :
نسخ و تعلیق ؛ (۴) اس : و رزید و نزد سلاطین بخارا معزز بود ؛ (۵) اس :
شکرستان هند مائل گشته هوای آنجا نمود ؛ (۶) ب م : به مجلس عالی همایون
بادشاه ؛ ع ا : به مجلس عالی بادشاه مشرف ؛ (۷) ب م : از حضيض باوج ؛ اس :
باوج از بصعود هبوط (۸) (۹) ب م : و پادشاه بهرام رزم الخ ع ا : ناهید
بزم به نظر محبت او را منظور گردانیده مشتری فضایلش گردیده به منصب
عالی صدارت سرفراز گردانید ؛ اس : و سلاطین بهرام رزم ناهید بزم
خورشید طلعت برجیس خصلت به نظر محبت و عنایت او را منظور گردانیده
مشتری فضایلش گشته به منصب عالی سرفراز گردانیده اند و بعد از وفات
بادشاه الخ .

نظم :

ق ۱۰۷ / الف شد از التفات / شهنشاه عادل حسین ابن منصور صدر افاضل
 ۱ بعد از وفات پادشاه مذکور کعبه معظمه و زیارت مدینه مکرمه
 زادهما الله تعظیا و تکریمًا توفیق یافته مشرف گشت ، و باهل آنجا باحسان
 پیش آمده باز بجانب هند معاودت نموده ، بغایت طبع خوب دارد
 و این غزل از اشعار^۲ نمکین اوست .

غزل :

تا هلال عید اهل دید شد بروی تو
 مردمان دیدند ماه عید را بروی تو
 روی خود وقت سلام ای آفتاب از مهتاب
 در نماز عید اگر باشیم در پهلوی تو
 بایدهش تعویذ بند از رشته جان ساختن
 همچو تعویذ آنکه دل بر بست بر بازوی تو
 گرچه می بینند هر سو تیز بینان ماه عید
 تو چنان ماهی که توان تیز دیدن سوی تو

(۱) ب م و ع ا : بعد از وفات پادشاه الخ ؛ اس : بعد از وفات پادشاه مغفور
 بطواف کعبه معظمه و مدینه مکرمه مشرف گشته معاودت نمود ؛ (۲) ع ا : طبع
 نیکو ؛ اس : بسیار طبع نیکو ؛ (۳) اس : گفتار ؛ (۴) ب م : باشیم ؛ ع ا و اس :
 رفیم ؛ (۵) ب م : دل بر بست ؛ ع ا : دل بست ست .

مذکر احباب

سر فرازم کرد از طوق غلامی تا نهاد

منتهی بر گردن من حلقه گیسوی تو

اکبر شاهان جلال الدین محمد آنکه هست

نه سپهر نیلگون يك خیمه از اردوی تو

تا بود روی زمین آرامگاه نيك و بد

دور بادا چشم بد از عارض نیکوی تو

در قصیده از قصائد خود از یکی تا صد را درج کرده^۲ و اثر کارنامه
نامیده به بخارا فرستاده بود و مطلعش اینست :

مطلع :

به بین که يك نظر لطف از آن دو نرگس شهلا

شده^۵ است چاره گر من ز قید پنجه سودا

فقیر^۶ قصیده مذکور را تتبع نموده، و مطلعش اینست .

نظم :

ز يك کمان دو^۷ خدنگش گهی که خسته بدلیا

بخانه دل بیچاره گشته پنجره پیدا

(۱) ب م : اردوی ؛ ع ا : اوردوی ؛ (۲) ب م و اس : تا بود روی زمین تا آخر
تاب تب می گویم ؛ ع ا : ندارد بلکه اردوی تو ذکر جمیل میوزا قبولی ؛ (۳) ب
م : اثر کار نامه الخ ؛ اس : از هند کار نامه نام قصیده گفته فرستاده بود و یکی
عدد تا عدد صد درج کرده از آنجا جواب طلبیده مطلعش ؛ (۴) ب م : به بین که
يك نظر الخ ؛ اس : یکی نظر چو فگندی از آن ؛ (۵) اس : شد است ؛ (۶) اس :
فقیر تتبع قصیده مذکور نموده و عدد صد را در کمتر از ابیات او درج کرده ؛
(۷) اس : دو خدنگست بسی که .

مذکر احباب

او آن را مصنوع ساخته ، این اظهار مضمیر را از آن برآورد ،

و اظهار مضمیر :

ق ۱۰۷/ب / در عشق نگویم سخنی بی الم او گویم بدل خود الم دم بدم او

آسهم نظر و سحر لب راست غم ریزند ز قندیسال دلم مخفی دم

گفتی تو که وصف گرمی عشق مگو از هول دل و ز تاب تب می گویم

آمیزان عاشقی بدل گویم .

ذکر میرزا قبولی

از امیر زادگان چغتائی باشد ، تحصیل علوم دینی کرده^۱ ، در منصب

افتا متمکن^۲ است . طبع نیکو دارد ، و این^۳ مقطع رنگین از

سخنان اوست .

نظم :

عجب نبود اگر امروز شناسی قبولی را

که روی زرد او از مشک گلگون رنگ دگر دارد

(۱) اس : و این اظهار مضمیر را بطریق موضح از او بر آورده ؛ (۲) اس : بهم ؛

(۳) اس : میزان سخن عشق ترا بدل گویم ؛ (۴) ع : ذکر میرزا قبولی ولد حاجی

الطرمین العیغ در اصل احوال میرزا دوست مجد است ذکر میرزا قبولی حذف

شده ؛ (۵) اس : نموده به منصب عالی قدر نقوی در ولایت کر مینه (کر مینه ۹)

منصوب است ؛ (۶) ب : ممکن است (= مرتب متمکن است) ؛ (۷) اس :

این مطامع از سخنان رنگین اوست .

مذکر احباب

منقول است که چون مولانا قبولی نقل کرده، جناب امیر غلی شیر با اعیان هری به منزل او نزول فرموده اند، و دیوان ملا به جهت حسب حال کشوده اند. این مقطع آمده.

بیت:

اگر قبول تو باشد قبولیم ورنه

به هر دو کون چو من ناقبول توان یافت

ذکر میرزا دوست محمد

ولد حاجی الحرمین حافظ اقون کورات است صورت خوب و سیرت مرغوب دارد، و بی بذل و سخاقتی نیست، و این مطلع رنگین اوست.

نظم:

ز بهران رخ گلگون ز چشم خواتشان من

دما دم می رود هر سو سرشک ارغوان من

ذکر جمیل میرزا دوست

ولد عثمان خازن است. در خدمت حضرت عید الله خان

(۱) ب م: قونکور؛ ع ا: قونکورات است؛ اس: ولد حافظ قونکورات است؛ (۲) ع ا: بی بدل (؟) (= بدل) اس: بی بدل و سخاقتی نیست و محادیم به منزل او نزول می نمایند و او طریق خدمت بیجان می آرد طبع نیکو دارد و این مطلع از سخنان رنگین اوست به ز بهران الخ؛ (۳) ع ا: در ملازمت.

مذکر احباب

خدمات لائقه به تقدیم رسانیده است . صورت خوب و سیرت مرغوب دارد ، و گاهی به شعر و شعراء التفتابی می نماید ، و این مطلع بدو منسوب است :

پریشام ز زلفت روز گاری است
پریشانی من از زلف یاری است

| ذکر مولانا کمال الدین مشفق

ق ۱۰۸ / الف

از شاعران پرزور^۱ است . قصائد خوب و غزلهای مرغوب دارد . در هجا گفتن بطوری^۲ دقت می نماید که از^۳ جاده^۴ تقریر بیرون است ، و در علم نجوم و رمل^۵ اظهار^۶ می کند ، و درین ایام کوکب سعد طالعش در نطاق سعادت از هبوط به صعود حرکت کرده ، و از طریق ننی در خانه فرح به عتبه نصرت داخل شده^۷ ، و در جماعت فضلاء به منصب کتاب داری^۸ معزز گردیده ، و اعداء را منکوس دارد^۹ . و خانه اش محل اجتماع شعرا است^{۱۰} و این غزل^{۱۱} از ثمره

- (۱) ع ا : ز زلفش ؛ (۲) ا س : مشهور ؛ (۳) ا س : در گفتن شعر سلیقه اش نیکو است و تصاید خوب و ابیات مرغوب دارد ؛ (۴) ا س : طبعش بطوری ؛ (۵) ع ا : که از جاده تحریر و تقریر ؛ ا س : که معلوم نیست که کسی عدیل او بوده باشد ؛ (۶) ب م : رمل و توافی ؛ (۷) ب م و ع ا : اظهار می کند ؛ ا س : دخلی می کند گویا رمل را نیکو می داند و درین ایام ؛ (۸) ب م و ع ا : شده ؛ ا س : گشته ؛ (۹) ب م و ع ا : معزز گردیده ؛ ا س : مشرف شده ؛ (۱۰) ب م و ع ا : دارد ؛ ا س : گردانیده است ؛ (۱۱) ب م : و خانه اش السخ ؛ ع ا و ا س : ندارد ؛ (۱۲) ع ا : دارد و این غزل از ؛ (۱۳) ب م : این غزل =

شجره لطیف اوست .

غزل :

چون نسیم صبح در یابید می گلفام را
چین موج او گل صد برگ سازد جنام را
ساغرمی را دهن از خنده چون گل باز ماند
تا بلب روزی رسید آن سرو سیم اندام را
گر نشاط عمر خواهی بی می گلگون مباش
همچو دور گل غنیمت دار این ایام را
ساقیا لطیف کن و از جام می کامی بده
تا زخم آبی بر آتش این دل خود کام را
مشفق طاس^۱ فلک را نیست امکان درنگ
صرف جام باد ای گردان عمر بی فرجام را
و این مطلع نیز بدر منسوب است .

وله :

چون نقد هستی بجنون غم نگاری بود
خدا بسه نقد بیمارزدش که یاری بود

= ثمره شجره لطیف اوست ؛ ع ا و اس : از ثمره شجره طبع بلند اوست .
(۱) ب م : طاق ؛ اس : طاس ؛ (۲) ع ا : و این مطلع بدر و منسوب است .
چون نقد الخ ؛ ب م و اس : ندارد .

مذکر احباب

و این مطلعش^۱ نیز بسیار شیرین واقع شده .

مطلع :

جان نرخ بوسی^۲ از لب شکر فشان تست

سودا رسیده است^۳ و شکر در دهان تست

^۴ این رباعی را بسیار پسندیده و سنجیده گفته است .

رباعی :

شد فصل بهار و موسم سیر آمد و ز پیر مغان بشارت خیر آمد

پیچیده به سر شیشه می جامه سبز گویا ز طواف کعبه دیر آمد

ذکر میرزا صبری

^۵ ولد میر قاسم کوه بر است . مدتی طریق مسافرت پیموده و (در)

خدمت^۶ فضلاء نموده در علم موسیقی بلند آوازه^۷ است . سازی^۸ مرکب

از عود و رباب^۹ اختراع کرده که مقبول طبائع ملامم است ، و به

نغمات^{۱۰} روح افزا و الحان دل کشا آب را از جریان / و مرغ از طیران

^{۱۱} بازی دارد ؛ و بعد از تحصیل فضائل^{۱۲} براه راست آهنگ حجاز نموده ،

(۱) ب م : نیز بسیار شیرین واقع ؛ ع ا : مطلعش بسیار شیرین واقع ؛ اس :

مطلعش شیرین و نمکین ؛ (۲) ب م : نرخ بوسی ؛ ع ا : بوس ؛ (۳) ب م : است

و ؛ ع ا : است شکر ؛ (۴) ب م : این رباعی را بسیار ... دیر آمد ؛ ع ا و اس :

ندارد ؛ (۵) اس : از اولاد قاسم کوه بر دست ؛ (۶) اس : افاضل نموده تمتع

از هر گوشه یافته به تخصیص ؛ (۷) ع ا : گشته ؛ (۸) اس : سازی از عود و رباب

مرکب و اختراع نموده که مقبول طبائع است ؛ (۹) اس : اختراع نموده بود

مقبول طبائع ملامم می نمود ؛ (۱۰) ع ا : جان فرا و الحان روح افزا ؛ اس :

نغمات روح افزا و ترکیبات جانفزا ؛ (۱۱) اس : بازی داشت ؛ (۱۲) اس : بحکم

وَأَتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ چُونِ عَشَاقِ بِي نَوَالِخِ .

مذکر احباب

زنگوله بر ناقه طلب بسته ، چون عشاق بی نوا از اصفهان گذر بعراق
 انداخته ، و بی اندیشه مخالفت در مقام همایون حسینی مقیم شده ، بکوچک
 و بزرگ آنجا ملاقی گشته است ؛ و از آنجا بطواف حرمین شریفین
 زاد آنها الله شرفا و تعظیما مشرف شده به بخارا مراجعت نموده ، بخدمت
 محادیم رسیده ، و به^۱ نغمات ساز دلکش بیغش سبب^۲ فتوح روح طالبان
 گردیده^۳ . در شعر^۴ قوتی داشت و به^۵ مضمون گوئی مقید بود . و این^۶
 مطلع آبدار از سخنان دلفریب اوست .

نظم :

پهلوی دل ز درد تو هر استخوان من
 باشد به تیر آه کشیدن کان من

(۱) ع ا: از صفاهان گذری به عراق انداخته بی اندیشه مخالفت . . حسینی مقیم شده
 و به کوچک و بزرگ ؛ اس : چون عشاق بی نوا از راه راست آهنگ حجاز
 نموده زنگوله بر ناقه طلب بسته بی اندیشه مخالفت از اصفهان گذری ، بعراق
 الکننده ؟ در مقام حسینی مقیم شده بکوچک و بزرگ ؛ (۲) ب م : حسنی ؛
 (۳) اس : شرفها الله تعظیما و تکریما [مشرف گردیده] به سوی ؛ (۴) بی م و
 ع ا: به نغمات دلکش بیغش ؛ اس : بالکان دلکش و باواز بیغش ؛ (۵) بی م و
 ع ا: سبب فتوح ؛ اس : مزید فتوحات ؛ (۶) بی م و اس : گردیده ؛ ع ا:
 گردید ؛ (۷) بی م و ع ا: در شعر قوتی داشت ؛ اس : در شعر گفتن قوتی دارد ؛
 (۸) بی م : گویا مقید بود ؛ اس : و بیشتر مضمون گفتن مقید است ؛ ع ا: به
 مضمون گوئی مقید بود ؛ (۹) بی م : و این مطلع آبدار این ؛ ع ا: این مطلع
 از سخنان رنگین اوست ؛ اس : این غزاش را در آهنگ عشاق باصول فرع
 صریقی نیکو بسته .

ذکر مولانا نیازی

ولد مولانا سید علی قاضی است . در سن^۱ شباب به بی قیدی تمام
به جانب^۲ کابل و هند افتاد . طبعش بی چاشنی نبود^۳ ، و این^۴ مطلع
رنگین ازوست .

بیت :

برفلک نیست شفق باده گلغام من است

رند دردی کشم و طاس فلک جام من است

ذکر مولانا قاسم ارسلان

ولد ارسلان مشهدی است که از بی^۵ قیدان مقرر بوده ، و مصاحبت
درویش روغن گر نموده و می گویند که این رباعی را در هجو مشهیدیان گفته^۶ .

رباعی :

پیری عارف که مشهدش بود وطن بگریخت ز بی یمنی آن تا به یمن

عکس رخ خود در آب و آئینه^۷ دید تا صورت مشهدی نباید دیدن

(۱) اس : در صغر سن بی قید ظاهر شد و به جانب هند رفته به چهمی نا مناسب
ملاقات نمود ؛ (۲) ع : تمام به هند افتاد ؛ (۳) اس : نیست ؛ (۴) ع : این مطلع
از سخنان رنگین ازوست ؛ اس : این مطلع ازوست ؛ (۵) اس : تیان مقرر ؛ تیم
بافتح - بنده و تیم الله و تیم اللات و تیم قریش هر سه نام قبیله ایست ؛ (۶) اس :
به خود نسبت می کرد ؛ (۷) ع : آب و آئینه ندید ؛

ملا قاسم در اوایل تحصیل همراه فقیر می بود ، اما به واسطه بیکاری ترقی نمود و در کتابت سرعت تمام دارد ، و خطش بی صورت نیست و از کاتبان راست نویس است ، / و در خدمت گاری پاندار است ، ق ۱۰۹ / الف و بدیه را نیز می گوید . از پدرش زر بسیار باو مانده بود به عبدالعلی موش نام شخصی قمار کرد و همه را بازی داد و در بدیه گفت این مصراع که : دوش با عبدالعلی طرح قمار انداختم

فقیر گفت که ع : به قاری بین که زرهای من مدهوش برد
 باز او گفت که ع : ارسالن چون موش عمری تنگها را جمع کرد
 فقیر گفت که ع : زد فلک نقش غریب و تنگها را موش برد
 و سبب بسط یاران شد . غزلهای مطبوع خوب دارد ، و این غزل را نیکو گفته است :

بر دهانت تهمت هستی گمانی بیش نیست

آب خضر از لعل جان بخشش نشانی بیش نیست

(۱) ع ا : به فقیر همراه ؛ اس : در صغرسن در مکتب همراه فقیر می خواند طبع سلیم داشت ؛ (۲) اس : و راست می نویسد و خاطر نیکو است در طریق خدمت هم پاندارد ؛ ع ا : در طریق خدمت هم پای دارد ؛ (۳) ع ا : نیز ؛ (۴) ب م و ع ا : از پدرش زر الخ ؛ اس : بعد از فوت پدرش زر بسیار باو رسید ؛ (۵) ع ا : مانند ؛ (۶) ع ا : قمار کرده بامی داد در بدیه گفت که ؛ اس : قمار کرده بامی داد و فقیر گفت الخ ؛ (۷) ع ا : جمع ساخت ؛ (۸) ب م و ع ا : غزلهای مطبوع الخ ؛ اس : اشعار خوب و ابیات مرغوب دارد و این مطلع از گفتار اوست .

مذکر احباب

۱ یکدم ای آرام جان بنشین که پشت جان دهم
زانکه باقی مانده عمر زمانی بیش نیست
قصه جان کردن فرهاد و کوه یستون
از غم و اندوه محرومی بیانی^۲ بیش نیست
^۲ در هند ساکن است .

ذکر مولانا مزاجی^۳

جوانی خوش طبع و تحصیل به حد می نمود ، و این مطلع نتیجه^۴
طبع سلیم اوست .

مطلع :

ای سهی سرو سلامت باشی راست تا روز قیامت باشی

ذکر جمیل مولانا سهمی

از شعرای نو رسیده بود . به جانب هند رفته ، به ملازمت^۵
بیرم خان مشرف گشته ،^۶ و خان این مطلع را گفته .

(۱) ع ا : یکدم ای آرام جان الخ ؛ ب م و اس ندارد ؛ (۲) ب م : بیانی ؛ ع ا
و اس : نشانی ؛ (۳) اس : در هند ساکن است ؛ ب م و ع ا ندارد ؛ (۴) ب م :
مزاجی ؛ ع ا : مزاجی (فهرست) و مزاجی ؛ اس : مزاجی ؛ مزاج : بکسر میم
نشاط و شادی ؛ (۵) ع ا : از نتیجه ؛ اس : این مطلع از گفتار اوست ؛ (۶) ب م :
به صحبت بیرام خان مشرف شده ؛ ع ا و اس : به ملازمت بیرم خان ؛ (۷) ب م :
انفقاخان .

بذکر احباب

مطلع:

درد نو شان خرابات عجب مستانند
که به يك جرعة می هر دو جهان نستانند
مولانا ادهم چنین گفته .

مطلع:

کشور هند به هر گوشه سیه چشمانند
که همه آفت دین اند و بلای جان اند
قاسم ارسلان در تبع^۱ گفته که .

مطلع:

ماه رویان جهان لطف ترا توانند
که بر خسار^۲ تو آئینه صفت حیرانند
سهمی را سهم سعادت بطالع / افتاده و این مطلع از مطالع^۳ ضمیرش طلوع نموده . ق ۱۰۹ / ب

مطلع:

آن کسانی که سفیدی^۴ ز سیاهی دانند
خط رخسار ترا آیت خوبی دانند^۵
^۶ و این نظم سبب از یاد قبولش گردیده .^۷

(۱) ب م : مولانا ادهم الخ ؛ اس : دیگری همچنین گفته ؛ ع ا ندارد ؛ (۲) اس : نیز ؛ (۳) ع ا : که بر رخسار ؛ مرتب : به رخسار ؛ (۴) ع ا : مطلع ضمیرش ؛ ب م و اس : مطلع ضمیرش ؛ (۵) ب م : سیاهی ز سفیدی ؛ ع ا و اس : سفیدی ز سیاهی ؛ (۶) ب م و ع ا : دانند ؛ اس : خوانند ؛ (۷) ب م : و این نظم الخ ؛ ع ا و اس ندارد ؛ (۸) اس : مولانا عزمی : جوان صالح است پیوسته بگرد =

باب چهارم و آن نیز مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول از باب چهارم

در ذکر جماعتی که فقیر ایشان را ملازمت نموده و به سن

شیخوخت رسیده ساکن بخارا نند .

اذکر جمیل جناب میرزا کلان

بیشتر^۲ اوقات در سر مزار^۳ بزرگوار حضرت جد^۴ خود میرکلان
قدس سره می باشد ، و باوراد و تلقیناتی^۵ که بآن ملقن گشته ، مواظبت
می نماید . ظهور سرفنا در اطوار شریفش پیدا است ، و باهل تکلف
الفی ندارد ، بلکه از الفت ایشان در کلفت^۷ می گردد .

در ویشان گردیده کردهستی را بیافنا بر می دهد و این مطلع اش بسیار شهرت
دارد :

ما بچست و جوی یار و یار در دل بوده است

غایت تحصیل ما تحصیل حاصل بوده است

ب م و ع ندارد .

- (۱) ع ا : ذکر جمیل میرزا کلان (فهرست) ؛ ع ا : ذکر جمیل میرزا میرکلان ؛
اس : ذکر جمیل نتیجه السادات میر میرزا ؛ ب م : ذکر جمیل جناب میرزا ؛
(۲) ع ا و اس : بیشتر در سر ؛ (۳) ب م و ع ا : مزار ؛ اس : مزار فائض الانوار ؛
(۴) ب م و ع ا : جد خود ؛ اس : جد بزرگوار خود حضرت ؛ (۵) ب م و ع ا :
تلقیناتی الخ ؛ اس : تلقینات ایشان مواظبت ؛ (۶) ب م و ع ا : می نماید ظهور
سرفنا الخ ؛ اس : می نماید و باور دنیوی کم التفات می فرماید و سرفنا در
اطوارش ظاهر است ؛ (۷) ب م و ع ا : در کلفت می گردد ؛ اس : کلفتی دارد .

بیت :

خواهی که آفتی نرسد از کسی ترا
 الفت بکس مگیر که آفت ز الفت است
 گاهی واردات غیبیه را در سنک نظم مودی^۱ می گردانند^۲، و این
 مطلع شریفش را بر سبیل تیمن و تبرک نوشته می گردد .

مطلع :

ما دل شکسته ایم نمائده نشان ما در کوزه شکسته نمائده^۳ نشان ما

ذکر جمیل^۴ مولانا خواجه محمد

ولد خواجه مولانای اصفهانی است . از سن شباب تا زمان^۵
 شیخوخت در لباس بی قیدی است^۶ . والدش با^۷ و گفته که اگر
 چهل روز بی در پی نماز گذاری هر روز ترا ایک درهم بدهم .^۸ بعد

(۱) ب م و ع ا : آفتی ؛ اس : کلفتی ؛ (۲) ب م و ع ا : مودی ؛ اس : ادا
 می کند ؛ (۳) ب م : و این مطلع شریفش الشيخ ؛ ع ا : این بیت شریفش الشيخ ؛
 اس : این بیت از آن جمله اوست ؛ (۴) ب م و ع ا : نمائده نشان ؛ اس : نمائده ؛
 (۵) ب م و اس : خواجه محمد ؛ ع ا : خواجه محمد ؛ (۶) ب م و ع ا : تا زمان
 شیخوخته ؛ اس : تا مرتبه شیخوخته ؛ (۷) ب م و ع ا : است ؛ اس : می نماید ؛
 (۸) ب م : والدش با و گفته الشيخ ؛ ع ا : .. هر روز ترا یک خانی بدهم ؛ اس :
 والدش گفته که اگر تو چهل روز نماز گذاری هر روز ترا خانی بدهم ؛ (۹) ب
 م : بعد از ادای اربعین الشيخ ؛ ع ا : .. ای چهل روز طلب زر کرده ؛
 اس : .. طلب زر نموده .